

|     |                                       |
|-----|---------------------------------------|
| ۷   | فهرست کوتاه‌نوشت‌ها                   |
| ۹   | مقدمه مترجم                           |
| ۱۳  | سرآغاز                                |
| ۱۹  | بخش اول:<br>روش‌های نخواندن           |
| ۲۱  | [۱] کتاب‌هایی که نمی‌شناسید           |
| ۳۱  | [۲] کتاب‌هایی که تورق کرده‌اید        |
| ۴۷  | [۳] کتاب‌هایی که درباره‌شان شنیده‌اید |
| ۶۱  | [۴] کتاب‌هایی که فراموش کرده‌اید      |
| ۷۱  | بخش دوم:<br>برخوردهای ادبی            |
| ۷۳  | [۵] برخورد در جامعه                   |
| ۸۵  | [۶] برخورد با استادان                 |
| ۹۷  | [۷] برخورد با نویسنده                 |
| ۱۰۹ | [۸] رو در روی معشوق                   |
| ۱۱۹ | بخش سوم:<br>روش‌های رفتاری            |
| ۱۲۱ | [۹] شرمنده نباشید                     |
| ۱۳۷ | [۱۰] ایده‌هایتان را تحمیل کنید        |
| ۱۵۳ | [۱۱] کتاب خودتان را بسازید            |
| ۱۶۷ | [۱۲] درباره‌ خودتان بگویید            |
| ۱۸۱ | ختم کلام                              |

«کتابی را که باید داوری کنم، هرگز نمی‌خوانم؛  
چون خواندنش موجب پیش‌داوری می‌شود.»  
اسکار وایلد

## فهرست کوتاه نوشت‌ها

|                             |    |
|-----------------------------|----|
| کتابی که نمی شناسم          | UB |
| کتابی که توروک کرده‌ام      | SB |
| کتابی که درباره‌اش شنیده‌ام | HB |
| کتابی که فراموش کرده‌ام     | FB |
| نظر بسیار مثبت              | ++ |
| نظر مثبت                    | +  |
| نظر منفی                    | -  |
| نظر بسیار منفی              | -- |



## مقدمه مترجم

در فضایی که کتاب خوانی یک فضیلت بی چون و چرا محسوب می شود، سخن گفتن از شیوه های «کتاب خوانی» ساده نیست. اما هدف این اثر، مدح کتاب نخواندن یا آموزش راهکارهای تظاهر به مطالعه نیست؛ هرچند که در عمل می تواند به این کار نیز بیاید. بلکه هدف مؤلف، پی‌ریزایار، استاد دانشگاه «پاریس ۸» که یکی از میراث‌داران دانشگاه سوربن سابق است، ارائهٔ روایتی پست مدرن از کتاب خوانی است.

این روایت می‌گوید تعریف «کتاب خوانی» به عنوان «مطالعهٔ کامل و دقیق یک اثر و فهم منظور نویسنده» در اغلب موارد نه تنها مفید نیست، بلکه امکان پذیر هم نیست. کتاب‌هایی که نمی‌شناسید، تورق کرده‌اید، درباره‌شان شنیده‌اید یا حتی فراموش کرده‌اید نیز می‌توانند در زمرهٔ آثاری باشند که بر زندگی شما و فهمتان از دنیای پیرامون اثر گذاشته‌اند. از متون ادبی، تاریخی یا علمی دوران ساز که بگذریم، شاید برخی متون اصلی دینی نیز نمونه‌ای شایان از این نوع اثر غیرمستقیم باشند: حتی کسانی که هیچ مواجههٔ مستقیمی با این متون نداشته‌اند، متأثر از ایده‌های آن‌ها هستند. در تحلیل بایار، رابطهٔ کتاب‌ها با سایر نظام‌های فرهنگی‌ای سنجیده می‌شود که جایگاه نهایی محتوای اثر را در ضمیر شخصی و جمعی مردم تعیین می‌کنند: شایعاتی که پیرامون کتاب شکل می‌گیرند، ایده‌هایی که در میان مردم

پراکنده می‌شوند و تعارض‌هایی که اثر برای خوانندگان مختلف خود پدید می‌آورد. او اصرار دارد که روابط میان ایده‌ها چه بسا مهم‌تر از اصل ایده‌ها هستند، تا آنجا که فهم جایگاه یک ایده در منظومه‌ایده‌های موجود، حتی بدون مطالعه کامل آن، می‌تواند تا حدی متناظر با مطالعه آن محسوب شود. و در سوی دیگر، اقتضائات شخصی قرار دارند که رابطه هر خواننده با یک کتاب را متمایز از سایر خوانندگان آن می‌کنند. هر مؤلفی، درست پس از نگارش کتاب خود می‌میرد تا هر کتاب‌خوانی، فراخور احوالات شخصی خود، برداشتی خاص از اثر او داشته باشد و با این برداشت، نیمه‌جان دوباره‌ای به اثر و مؤلف آن ببخشد. این برداشت‌ها که به هیچ روی مصون از باورها، هیجانات و قوت و ضعف‌های فردی نیستند، بازتابی‌های متعدد و متنکثری از متن موجود می‌سازند که در کنار یکدیگر، شبح آن کتاب در جامعه را خلق می‌کنند.

روایت بایار بُن‌مایه آکادمیک قدرتمندی در نظریه نقد ادبی و روان‌تحلیلگری دارد، اما در قالبی عامه‌پسند روایت شده است تا مطالعه آن برای عموم علاقه‌مندان جذاب باشد. او هر یک از فصول دوازده‌گانه (و ختم کلام) کتاب را با محوریت یک داستان یا شخصیت مطرح کرده است تا ایده‌های انتزاعی را در قالبی تمثیلی و در دسترس به مخاطب ارائه دهد. رمان‌های مشهور، فیلم‌های سینمایی و شخصیت‌های محبوب تاریخ ادب و هنر و فلسفه، سوژه‌هایی هستند که این استاد ادبیات فرانسه را در بیان منظورش یاری می‌دهند. این سبک روایتگری، کتاب بایار را به یک اثر پرفروش در میان مخاطبان غربی و نیز سوژه تحسین منتقدان تبدیل کرده است، هر چند به درستی نمی‌دانیم چقدر از آن‌ها به‌واقع این کتاب را خوانده‌اند. علاوه بر آنچه شاید تا کنون از این کتاب خوانده یا شنیده باشید، نگاهی به عنوان و فهرست مطالب آن یا حداکثر تورق آن، در کنار تجربه شخصی‌تان از «کتاب‌نخوانی» هم می‌تواند مهارت فعلی شما را، برای صحبت درباره کتاب‌هایی که چیزی درباره‌شان نشنیده‌اید، تا حد نیاز ارتقا دهد.

اگر این مقدمه برای آشنایی با مضامین کلی کتاب مفید بوده است، پس شاهد دیگری برای صحت گزاره ابتدایی این پاراگراف فراهم شده است؛ چرا که این مختصر حاصل ته‌نشست نوشته‌های مؤلف در ذهن کسی بود که چندین سال قبل، کار ترجمه آن را تمام کرده و علاقه زیادی به صحبت درباره کتاب‌هایی دارد که نخوانده است.

محمد معماریان

۲۶ فروردین ۱۳۹۵





## سرآغاز

در محیطی زاده شدم که کسی اهل مطالعه نبود و لذتی در این کار نمی‌دید. به هر روی، من هم نمی‌توانستم زمان چندانی صرف این کار کنم. پس بارها در وضعیت حساسی قرار می‌گرفتم: ناچار بودم درباره کتاب‌هایی نظر بدهم که هرگز نخوانده بودم. در جایگاه استاد ادبیات در دانشگاه، عملاً چاره‌ای ندارم جز اینکه درباره کتاب‌هایی صحبت کنم که بسیاری از اوقات اصلاً لای آن‌ها را باز نکرده‌ام. بیشتر دانشجویان من هم همین‌طورند، اما اگر حتی یکی از آن‌ها متن را خوانده باشد، هرآن ممکن است کلاس را آشفته کند و مایه شرمندگی‌ام گردد.

افزون بر این، مرتباً باید در آثارم، درباره کتاب‌ها و مقاله‌های دیگران بحث کنم، چون آثار من بیشتر درباره کتاب‌ها و نوشته‌های دیگران است. این کار البته دشوارتر است، چون برخلاف گزاره‌های گفتاری که بی‌دقتی در آن‌ها در درس‌ساز نیست، نظرات نوشتاری از بین نمی‌روند و قابل بررسی‌اند.

پیرو این ماجراهای آشنا و روزمره، اگر در این باره در جایگاه آموزگار هم نباشم، دست‌کم می‌توانم با در میان گذاشتن تجربه خودم از خواندن، درک ژرف‌تری از این موضوع ممنوعه فراهم کنم.

\*\*\*

شگفت‌آور نیست که متن‌های اندکی در ستایش «کتاب‌نخوانی» منتشر شده‌اند. توصیف تجربه‌تان در این حوزه، همان‌طور که من در پی آن هستم،

به راستی نیازمند شهامت ویژه‌ای است؛ چرا که این کار، ناگزیر با مجموعه‌ای از محدودیت‌های روان‌شناختی درونی شده تعارض دارد. حداقل سه مورد از این محدودیت‌ها حیاتی‌اند.

نخستین محدودیت را می‌توان «تعهد به خواندن» نامید. ما هنوز در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که در آن، خواندن را به نوعی می‌پرستند، گرچه این وضعیت رو به زوال است. این پرستش به ویژه شامل حال برخی متون معیار است که البته فهرست آن‌ها بنا به حلقهٔ اطرافیان‌تان متفاوت خواهد بود؛ اما اگر بخواهید جدی گرفته شوید حتماً باید آن‌ها را خوانده باشید.

محدودیت دوم تا حدی همانند اولی است اما به هر حال متمایز است: «تعهد به کامل خواندن». اگر نخواندن مایهٔ شرمساری باشد، تندخوانی یا تورق کتاب‌ها نیز به همان اندازه بد است، به ویژه اگر به این امر معترف باشید. مثلاً اکثر ادیبان آثار پرست<sup>۱</sup> را کامل نخوانده‌اند، اما عملاً ممکن نیست ادیبی به این امر اعتراف کند.

سومین محدودیت به شیوهٔ بحث ما دربارهٔ کتاب‌ها برمی‌گردد. برداشتی تلویحی در فرهنگ ما وجود دارد که می‌گوید برای حرف زدن دربارهٔ هر کتابی، حتی با خُرده‌ای دقت، باید آن را خوانده باشیم. اما بنا به تجربهٔ من، می‌توان دربارهٔ کتابی نخوانده، بحثی داغ به راه انداخت؛ به ویژه با کسانی که آن‌ها نیز آن را نخوانده‌اند.

به علاوه، همان‌طور که در ادامه نشان خواهم داد، گاه برای آنکه حق مطلب دربارهٔ یک کتاب ادا شود، بهتر است آن را کامل نخوانده باشیم یا حتی باز نکرده باشیم. در سراسر این کتاب، من بر خطرات خواندن، که همواره دست‌کم گرفته می‌شوند، تأکید می‌کنم: خطرات خواندن کتاب برای کسانی که می‌خواهند دربارهٔ آن حرف بزنند یا حتی فراتر از آن، برای کسانی که در پی ارزیابی کتاب هستند.

1. Marcel Proust

\*\*\*

در نتیجه این نظام سرکوبگر و پراز پای بندی‌ها و ممنوعیت‌ها، دورویی فراگیری پیرامون کتاب‌هایی که واقعاً خوانده‌ایم پدید آمده است. به گمانم دستیابی به اطلاعات دقیق دربارهٔ دیگر جنبه‌های زندگی خصوصی، به استثنای مسائل مالی و جنسی، به این دشواری نخواهد بود.

در میان متخصصان این حوزه، دروغ‌گویی بیمارگونه یک قاعده است و میزان دروغ‌گویی ما متناسب با اهمیت کتاب مدنظر است. هرچند من چندان کتاب نخوانده‌ام، اما به اندازهٔ کافی با برخی کتاب‌ها آشنا هستم (اینجا هم دوباره مثال پروست یادم می‌آید) که بتوانم راست و دروغ حرف‌های همکارانم دربارهٔ آثار او را بفهمم و البته بدانم که آن‌ها به ندرت راست می‌گویند.

این دروغ‌هایی که به دیگران می‌گوییم، بیش و پیش از هر چیز، دروغی است که به خودمان می‌گوییم؛ چرا که حتی در خلوت خود هم، به سختی می‌پذیریم کتاب‌های مهم را نخوانده‌ایم. اینجا نیز مانند بسیاری از قلمروهای دیگر زندگی، توانایی فوق‌العاده‌ای در بازسازی گذشته داریم تا آن را به آرزوهایمان شبیه‌تر کنیم.

زمانی که از کتاب‌ها سخن می‌گوییم، تمایلمان به دروغ‌گویی را می‌توان پیامد منطقی لکهٔ ننگی دانست که به دامن «نخواندن» نشست است؛ این لکهٔ ننگ، نتیجهٔ شبکه‌ای از اضطراب‌هایی است که بی‌شک در کودکی مان ریشه دارند. پس اگر می‌خواهیم یاد بگیریم که چگونه از گفت‌وگو دربارهٔ کتاب‌هایی که نخوانده‌ایم آسیب نبینیم، باید احساس گناه ناخودآگاهی را که برآمده از نخواندن است تحلیل کنیم. دست‌کم بخشی از هدف این کتاب، کمک به تسلای این حس گناه است.

\*\*\*

ژرف‌نگری دربارهٔ کتاب‌های ناخوانده و بحث از آن‌ها کار بسیار دشوارتری است؛ زیرا خود مفهوم «نخواندن» مبهم است و بنابراین دشوار می‌توان فهمید که آیا وقتی می‌گوییم کتابی را خوانده‌ایم، درست گفته‌ایم یا نه.

همین سؤال مبتنی بر این فرض است که مرزی روشن میان خواندن و نخواندن وجود دارد، در حالی که بسیاری از شیوه‌های برخورد ما با متن، به‌راستی در میانه این دو قرار دارند.

میان کتابی که دقیق خوانده‌ایم و کتابی که اصلاً درباره آن ننشیده‌ایم، طیفی چشمگیر جای دارد. درباره کتاب‌هایی که علی‌القاعده خوانده‌ایم، باید معنای «خواندن» را بررسی کنیم؛ واژه‌ای که می‌تواند به کنش‌های متعددی دلالت کند. برعکس، بسیاری از کتاب‌هایی که بنا به شواهد موجود نخوانده‌ایم، به‌واسطه شهرت گسترده‌شان در جامعه، بر ما نفوذ دارند.

ابهام در مرز میان خواندن و نخواندن، مرا به تأمل کلی‌تری درباره شیوه‌های تعاملمان با کتاب‌ها وامی‌دارد. پس هدف از این پژوهش صرفاً گردآوری فنون مناسب برای گریز از برخوردهای سردستی اهل ادب نیست. من با تحلیل این وضعیت‌ها تلاش می‌کنم نظریه‌ای بدیع درباره «کتاب‌خوانی» ارائه دهم که برداشت ما از مطالعه، به‌سان فرایندی ساده و یک‌دست، را در هم می‌کوبد و به جای آن، کاستی‌ها، ناکارآمدی‌ها و تقریب‌هایی از خواندن را در برمی‌گیرد.

\*\*\*

نکته‌های پیش‌گفته منطقی‌تر ما را به ساختار این کتاب رهنمون می‌کنند. در بخش اول، انواع اصلی نخواندن را توضیح می‌دهم، که در ادامه خواهیم دید فقط به «باز نکردن کتاب» محدود نمی‌شود. کتاب‌هایی که تورق کرده‌ایم، درباره‌شان شنیده‌ایم و یا فراموش کرده‌ایم نیز، کمابیش در قلمرو سرشار نخواندن قرار می‌گیرند.

بخش دوم به تحلیل وضعیت‌های ویژه‌ای می‌پردازد که در آن‌ها قرار است درباره کتاب‌هایی که نخوانده‌ایم حرف بزنیم. زندگی، با بی‌رحمی، ما را با هزارتویی از این‌گونه موقعیت‌ها درگیر می‌کند که در اینجا نمی‌توان همه آن‌ها را برشمرد. اما چند نمونه مهم، که با اندکی دستکاری از تجربه‌های شخصی‌ام استخراج شده‌اند، کمک می‌کنند تا الگوهایی را شناسایی کنیم که برای پیش‌برد استدلال من سودمندند.

سومین و مهم‌ترین بخش کتاب همانی است که انگیزه نوشتن این اثر شد. این بخش مجموعه‌ای از پیشنهادهای حاصل از یک عمر نخواندن را در برمی‌گیرد. هدف از این توصیه‌ها، کمک به کسانی است که در آن وضعیت‌های اجتماعی دشوار گرفتار می‌شوند تا نه تنها آن را به بهترین حالت حل و فصل کنند، بلکه از آن سود نیز ببرند و هم‌زمان بتوانند درباره کنش خواندن، ژرف‌نگری کنند.

\*\*\*

این نکات ابتدایی نه تنها ساختار کلی کتاب را توضیح می‌دهد، بلکه یادآور رابطه غریب ما با واقعیتی است که در شیوه‌های سنتی مراجعه ما به کتاب‌ها تنیده است. برای رسیدن به جوهره مطلب، باید در شیوه حرف زدمان درباره کتاب‌ها و حتی در واژگان ویژه‌ای که برای توضیح آن‌ها به کار می‌بریم بازنگری کنیم.

در راستای نظریه کلی‌ام که می‌گویم مفهوم «کتابی که خوانده‌ایم» مبهم است، از اینجا به بعد میزان آگاهی‌ام از کتاب‌هایی که نام می‌برم را با مجموعه‌ای از کوتاه‌نوشت‌ها نشان می‌دهم.<sup>۱</sup> هدف از این نشانه‌ها که در ادامه روشن‌تر خواهند شد، تکمیل نشانه‌های مرسوم است که در پانویس‌ها به کار می‌روند و به کتاب‌هایی اشاره دارند که نویسنده واقعاً خوانده است (برای نمونه: همان و...). به راستی، همان‌طور که در ادامه خواهم گفت، نویسندگان بیشتر به کتاب‌هایی اشاره می‌کنند که اطلاعات نارسایی درباره‌شان داریم؛ پس تلاش می‌کنم با مشخص کردن میزان اطلاعاتم درباره هر کتاب، از بازنمایی نادرست دانشم بپرهیزم.

۱. چهار کوتاه‌نوشت را در چهار فصل ابتدایی توضیح خواهم داد: UB (Unkonwn Book) یعنی کتابی که برایم ناآشناست، SB (Skimmed Book) یعنی کتابی که تورق کرده‌ام، HB (Heard about Book) یعنی کتابی که درباره‌اش شنیده‌ام، و FB (Forgotten Book) یعنی کتابی که فراموش کرده‌ام (فهرست کوتاه‌نوشت‌ها را ببینید). البته یک کتاب می‌تواند بیش از یک کوتاه‌نوشت داشته باشد. همچنین فقط نخستین باری که از یک کتاب نام می‌برم، این نشانه‌ها را برایش به کار خواهم برد.

برای کامل‌سازی این کوتاه‌نوشت‌ها، نشانه‌های دیگری نیز به کار خواهیم برد تا دیدگاهم درباره کتاب‌ها را روشن کنم، خواه آن کتاب‌ها را در دست گرفته باشم یا خیر.<sup>۱</sup> چون نشان خواهم داد برای ارزیابی کتاب نیازی به خواندن آن نیست، پس دلیلی ندارد از داوری درباره کتاب‌هایی که سرراهم قرار می‌گیرند پرهیز کنم، حتی اگر پیش‌تر درباره آن‌ها کلمه‌ای نیز ننشیده باشم.<sup>۲</sup> این نظام جدید نشانه‌ها، که امیدوارم روزی روزگاری به گستردگی به کار گرفته شوند، یادآور همیشگی این نکته هستند که رابطه ما با کتاب‌ها، نه فرایندی پیوسته و همگن (به پنداشت برخی منتقدان ادبی) است و نه عرصه نوعی آگاهی روشن از وضعیت خویشتن. رابطه ما با کتاب‌ها قلمرویی مه‌آلود است که ارواح حافظه بر آن فرمان می‌رانند، و ارزش واقعی کتاب‌ها در توانشان برای حضور شبح‌گون در این قلمرو نهفته است.

۱. این نشانه‌ها از این قرارند: ++ (نظر بسیار مثبت)، + (نظر مثبت)، - (نظر منفی) و -- (نظر بسیار منفی). فهرست کوتاه‌نوشت‌ها را ببینید.

۲. خواهید دید که قرار ندادن برخی کوتاه‌نوشت‌ها (مثل «کتابی که خوانده‌ام» یا «کتابی که نخوانده‌ام») در این فهرست نیز ارزش خاص خود را دارد. در واقع، دقیقاً این کتاب را برای مقابله با این نوع تمایز ساختگی نوشته‌ام: این تمایز مخدوش تصویری از خواندن را به ما منتقل می‌کند که امکان تأمل درباره تجربه واقعی خواندن را دشوار می‌سازد.

[بخش اول]

روش‌های نخواندن





## کتاب‌هایی که نمی‌شناسید

(خواننده در این بخش، همراه با شخصیتی ساخته‌ی موزیل<sup>۱</sup>، خواهد دید که خواندن هر کتابی، در قیاس با داشتن دورنمایی کلی از همه‌ی کتاب‌ها، هدر دادن وقت است.)

روش‌های «نخواندن» بیش از یکی است، که تندروانه‌ترین روش همان است که لای کتاب را هم باز نکنید. برای هر خواننده‌ای، هر اندازه هم متعهد و پیگیر، این‌گونه کناره‌گیری برای تقریباً همه‌ی آثار چاپ شده صدق می‌کند و این نکته است که روش اصلی رابطه‌ی ما با کتاب‌ها را شکل می‌دهد. نباید فراموش کنیم که حتی شگفت‌آورترین کتاب‌خوان نیز تنها به بخش بسیار بسیار کوچکی از تمامی کتاب‌های موجود دسترسی دارد. در نتیجه، او نیز ناگزیر از نظر دادن درباره‌ی کتاب‌هایی است که نخوانده است، مگر آنکه مطلقاً از هر گفت‌وگو و نوشتنی پرهیز کند.

---

۱. Robert Musil: روبرت موزیل (۱۸۸۰-۱۹۴۲) نویسنده‌ی اتریشی‌آلمانی که رمان ماندگار و ناتمامش، مرد بی‌صلاحیت، مایه‌ی شهرت اوست. این رمان را یکی از مهم‌ترین رمان‌های مدرنیستی می‌دانند [ویراستار].

در پایان این ماجرا، به کتاب *نخوان* مطلق می‌رسیم: کسی که هرگز کتابی را باز نکرده اما کتاب‌ها را می‌شناسد و بی‌درنگ درباره‌شان سخن می‌گوید. وضعیت کتاب‌دار رمان مرد بی‌صلاحیت<sup>۱</sup> از همین قرار است: او شخصیت فرعی رمان *موزیل* است، اما موضع تندرwane و شهامتش در دفاع از این موضع، وی را به جزء جدایی‌ناپذیر استدلال ما تبدیل می‌کند.

\*\*\*

ماجرای رمان *موزیل* در اوایل قرن پیشین در کشوری به نام کاکانیا<sup>۲</sup> رخ می‌دهد که ریشخندی از امپراتوری اتریش مجارستان است. یک جنبش میهن‌پرستانه به نام «کنش هم‌سو»<sup>۳</sup> تشکیل شده تا جشنی دست‌دل‌بازانه برای سالروز تاج‌گذاری امپراتور برگزار کند که الگوی رستگاری‌بخش جهانیان باشد.

رهبران کنش هم‌سو، که به قلم *موزیل* مانند عروسک‌های یک خیمه‌شب‌بازی مضحک نگاشته شده‌اند، همگی در جست‌وجوی ایده‌ای رستگاری‌بخش هستند، ایده‌ای که پیوسته، اما به مبهم‌ترین شکل از آن حرف می‌زنند، چرا که هیچ تصویری از چیستی آن ایده یا چگونگی رستگاری‌بخشی آن ورای مرزهای کشورشان ندارند.

در میان رهبران این جنبش، ژنرال «اشتوم»<sup>۴</sup> (به آلمانی یعنی «لال») یکی از مضحک‌ترین شخصیت‌هاست. اشتوم مصمم است ایده رستگاری‌بخش را پیش از دیگران بیابد و به معشوقه‌اش «دیوتیما»<sup>۵</sup>، که او نیز از چهره‌های برجسته جنبش است، پیشکش کند:

او گفت: «یادت می‌آید، مگر نه؟ که مصمم شدم ایده رستگاری‌بخش بزرگی که دیوتیما می‌خواهد را بیابم و درپایش بریزم.

1. The Man Without Qualities / SB & HB ++

2. Kakanía

3. Parallel Action

4. Stumm

5. Diotima

گویی ایده‌های بزرگ بسیاری وجود دارند، اما تنها یکی از آن‌ها می‌تواند بزرگ‌ترین باشد. (منطقی هم همین است، مگر نه؟) پس فقط باید آن‌ها را برحسب بزرگی شان مرتب کنم.»<sup>۱</sup>

ژنرال چندان با ایده‌ها و دست‌کاری آن‌ها سرو کار نداشته، چه رسد که بخواهد ایده‌های نویی بیورد؛ پس به کتابخانه سلطنتی، آن سرچشمه اندیشه‌های تازه، می‌رود تا «از سرچشمه‌های خصومت آگاه شود» و «راه رستگاری» را به کارآترین صورت بیابد.

\*\*\*

دیدار از کتابخانه این مرد نه چندان آشنا با کتاب‌ها را به گرداب اضطرابی هولناک می‌اندازد. او، در جایگاه افسری نظامی، به فرماندهی خو گرفته است؛ اما در این میدان جدید از اطلاعات، از آن پستی و بلندی‌های میدان نبرد که می‌توانست دستاویز او شود خبری نیست:

در میان صفوف آن کتابخانه بزرگ، قدم رو جلورفتیم و بگذار به تو بگویم که آن وضعیت چندان مرادست پاچه نکرد؛ ردیف‌های کتاب‌ها آن قدر هم بدتر از رژه نظامی‌ها نیست. نتوانستم از شمردن دست بکشم و به پاسخی غافلگیرکننده رسیدم. بین، حساب کردم اگر هر روز یک کتاب بخوانم، هر چند جان فرساست، اما به هر روی زمانی کتاب‌خوانی به پایان می‌رسد؛ حتی اگر ناچار شوم چند کتاب را هم رها کنم باز می‌توانم در دنیای اندیشمندان، مدعی باشم. اما همین‌طور که پیش می‌رفتیم و می‌رفتیم، از کتاب‌دار پرسیدم چند کتاب در این کتابخانه دیوانه‌کننده دارند. فکر می‌کنی چه پاسخ داد؟ سه و نیم میلیون کتاب. ما تا آنجا حدود هفتصد هزار کتاب را پشت سر گذاشته بودیم،

1. Robert Musil, *The Man Without Qualities*, vol. I, translated by Sophie Wilkins (New York: Knopf, 1995), p. 500.

در این نقل قول و موارد همانند آن، اشتوم با دوستش اولریش حرف می‌زند.

اما ذهنم هنوز مشغول حساب و کتاب بود. از جزئیات بگذریم. کمی بعد در دفتر، با کاغذ و مداد حساب کردم: ده هزار سال به درازا می‌کشد تا برنامه کتاب‌خوانی ام محقق شود!

این رویارویی با بی‌شمار کتابِ در دسترس، مشوقی است تا هیچ کتابی نخوانیم. در برخورد با چنین شماری از کتاب‌ها که کمابیش همه‌شان ناخوانده می‌مانند، گویی ناگزیر باید به این نتیجه رسید که حتی یک عمر کتاب‌خوانی نیز سرانجام بیهوده است.

خواندن، بیش و پیش از هر چیز دیگر، نخواندن است. حتی برای آزمندترین کتاب‌خوان‌های مادام‌العمر نیز انتخاب و باز کردن یک کتاب، ناگزیر، پوششی بر خداداد دیگری است که در همان لحظه روی می‌دهد: کنش ناخودآگاه «برنگزیدن» و «باز نکردن» دیگر کتاب‌های جهان.

\*\*\*

اگر همان مرد بی‌صلاحیت مسئله روبرویی علایق ادبی با بی‌شمار بودن آثار ادبی را مطرح می‌کند، راه‌حلی نیز نشان می‌دهد: راه حل کتاب‌داری که دستیار ژنرال اشتوم بود. این کتاب‌دار برای مسیریابی میان میلیون‌ها کتاب کتابخانه‌اش، یا حتی همه کتاب‌های دنیا، راهی یافته بود. اسلوب او، به سبب سادگی‌اش، شگفت‌آور است:

وقتی دید دست‌بردار نیستم، ناگهان تکانی به شلوار گشادش داد و با لحنی آرام و استوار، گویی زمان بر ملا کردن راز واپسین فرارسیده باشد، گفت: ژنرال! اگر می‌خواهید بدانید چطور از همه کتاب‌های اینجایم دانم، به شما می‌گویم. هرگز هیچ‌کدام آن‌ها را نخوانده‌ام!

این کتاب‌دار عجیب و غریب، که نه از بی‌فرهنگی بلکه برعکس به این علت که می‌خواهد کتاب‌هایش را بهتر بشناسد از خواندن پرهیز می‌کند، ژنرال را شگفت‌زده کرد:

۱. همان، صص ۵۰۱-۵۰۰.

۲. همان، ص ۵۰۳.